

ردپای متافیزیک در رسانه‌ها

طی سال‌ها گزارش‌های زیادی در رسانه‌های

بین‌المللی منتشر شده که ادعای شود عاملی

ماورایی در آن‌ها دخیل بوده؛ پرونده‌هایی که

هیچ‌وقت ر مز‌گشایی نشدند و مجهول ماندند

صابر فتحی روزنامه‌نگار	
	
دنیا پر است از اتفاقات عجیب، اتفاقاتی که فعلا هیچ توضیحی برای آن‌ها نیست و شبیه فیلم‌های علمی تخیلی یا ترسناک، نقش نیروهای ماورایی در آن‌ها پررنگ به‌نظر می‌رسد. طی سال‌ها، بسیاری از این اتفاقات سوژه گزارش‌های رسانه‌ای بودند. در این پرونده سراغ برخی از شاخص‌ترین ماجراهایی رفتیم که در رسانه‌های جهان چاپ شدند بدون آن‌که علت اصلی‌شان مشخص باشد. فراموش نکنید شاید برای هر کدام از این ماجراهای شگفت‌انگیز و در مواردی ترسناک، توضیحات قانع‌کننده‌ای وجود داشته باشد اما فعلا از آن‌هایی خبریم و این گزارش‌های معروف را با ذکر منابع خارجی تقدیم‌تان می‌کنیم.	

پرونده

تشابه اسم عجیب

اتفاقات تصادفی عجیب و تشابهات اسمی جالب در دنیا کم نیست اما بعضی از این اتفاقات به قدری حیرت‌آور است که معروف‌ترینش بین دو دختر انگلیسی پیش آمدور رسانه‌ها را ترکانند. ماجرا از این قرار بود که «لورا باکستون» در سال ۲۰۰۱ وقتی فقط ۱۰ سال داشت، در مراسم سالگرد از دواج پدر بزرگ و مادر بزرگش بادکنکی هلیومی را به آسمان فرستاد. او اسم و آدرس خودش را روی بادکنک نوشته بود و از هر کسی که آن را دریافت می‌کرد، خواسته بود برای او نامه بفرستد. لورا ۱۰ روز بعد نامه‌ای دریافت کرد که همه خانواده‌اش را شوکه کرده بود. بادکنک او در ۱۴۰ مایل آن طرف‌تر در باغچه خانه دختر بچه ۱۰ ساله‌ای که نام او هم «لورا باکستون» بود، دریافت شده بود. فرستنده نامه نوشته بود که در خانه‌اش دو خوکچه هندی، یک خرگوش و یک سگ سه ساله دارد. جالب این جاست که این یکی لورا هم دقیقا همین حیوانات خانگی را در خانه‌اش نگهداری می‌کرد.

منبع: listverse.com

خانه آنابل‌ها

یک خانه قدیمی در منطقه تاریخی «نیوهامبورگ» نیویورک قرار دارد که گفته می‌شود تعدادی مانکن فروشگاه‌ی شبیه فیلم «آنابل» در آن زندگی می‌کنند. این مانکن‌ها در قد و اندازه انسان واقعی هستند. بین سال‌های ۲۰۰۵ تا ۲۰۱۷ این خانه به لطف رسانه‌های مجازی بیش از پیش به مردم شناسانده شد و از همان زمان گزارش‌های متعددی در باره تغییر لباس مانکن‌ها، آرایش موها، ژست‌های حرکتی، موقعیت‌های مکانی و حتی لوازمی که اطراف آن‌ها قرار دارد، ارائه شده است. مثلاً بعضی‌ها ادعا کرده‌اند که در روزهای آفتابی مانکن‌ها را در ایوان در حال مطالعه دیده‌اند یا در روزهای بارانی شاهد بوده‌اند که آن‌ها برای فرار از سرما و باران در داخل خانه پناه گرفته‌اند. تاریخچه این ملک به‌طور دقیق مشخص نیست اما بر اساس گفته‌های محل، ساخت خانه به سال ۱۸۴۵ میلادی برمی‌گردد و گویا در یک شب سرد در فوریه ۱۸۷۱، یک قطار باری ۲۵ واگنی از ریل خارج می‌شود و سر از این خانه و زمین‌های اطراف آن در می‌آورد. در این حادثه ۲۲ نفر جان‌شان را در آتش سوزی از دست می‌دهند و زمین‌های کشاورزی اطراف نابود می‌شود. منبع: atlasobscura

سفر در زمان برای تماشای بوکس

یکی از مقوله‌های جذاب برای انسان در طول تاریخ، سفر در زمان است. یکی از شواهد عجیب کسانی که سفر در زمان را ممکن می‌دانند، فیلمی از یک مسابقه بوکس بین مایک تایسون و پیتربک نیلی در سال ۱۹۹۵ است که چند سال پیش در یوتیوب پخش شد و بازدید بسیاری داشت. چیزی که در این ویدئو نظر همه را جلب کرده است، حضور فردی در ردیف اول تماشاگران است که تلفن همراهی را که شبیه گوشی‌های هوشمند امروزی است، بالا گرفته و از مسابقه فیلم می‌گیرد. این در حالی است که اولین تلفن همراه با قابلیت فیلم برداری سال ۲۰۰۰ تولید شده است. هر چند عده‌ای با دیدن این ویدئو اظهار کردند که این وسیله، یکی از دوربین‌های کاسیو مربوط به همان زمان است اما این وسیله، لنزی در وسط دستگاه دارد که در آن زمان هیچ کدام از دوربین‌های فیلم برداری به این شکل تولید نمی‌شد بنابراین فرد نمی‌توانست به صورت عمودی فیلم برداری کند.

منبع: دیلی میل



ماجرای سقوط سفینه فضایی در صحرای آریزونا

در سال ۱۹۷۳ فردی به نام «آرتور جی استنسل» در یکی از روزهای ماه می از طرف مدیر آزمایش‌های کمیسون انرژی به اتاق او دعوت می‌شود. بعد از رفتن به اتاق مدیر از او و ۱۵ کارشناس دیگر دعوت می‌شود برای یک ماموریت ویژه و فوق سری به اتاق کناری رفته و لباس‌های مخصوصی به تن کنند. آن‌ها لباس سفید و کلاه مخصوص شیشه‌ای را پوشیده و با هواپیمای نظامی به فونیکس در آریزونا منتقل می‌شوند. مدیر پروژه قبل از پیاده شدن از هواپیما به آن‌ها می‌گوید شما برای بررسی یک هواپیمای مافوق مدرن نظامی که امروز سقوط کرده است، به این جا آمده‌اید تا گزارشی تهیه کنید. افراد به محض پیاده شدن چندین خودروی امنیتی را می‌بینند که دور جسمی عجیب جمع شده‌اند. به گفته استنسل، یک شیء مدور بزرگ، مثل دو بشقاب گود که روی هم قرار داشتند در خاک فرو رفته بود. طول این وسیله ۷ متر بود و بخشی از آن به دلیل سقوط، حدود ۳ متر داخل خاک وارد و در اطراف آن تکه‌های فلزی و اشیای عجیبی ریخته شده بود. استنسل به طرف شیء رفت و دستی بر سطح صاف آن کشید ولی نتوانست فلز به کار رفته در این سفینه را شناسایی کند اما رنگش خاکستری و از نزدیک مایل به قرمز بود. در دو طرف شیء دو دریچه اریب وجود داشت و محل ورود به این سفینه در زیر آن قرار داشت که به دلیل فرو رفتن در خاک امکان ورود به آن وجود نداشت. او از دریچه



به داخل نگاهی انداخت، چیزی جز دو جایگاه شبیه به صندلی چرخدار دیده نمی‌شد. در این سفینه از پدال، فرمان و... خبری نبود. کمی آن طرف‌تر از محل سقوط چادری نصب کرده بودند که مدتی نگذشت که با لگردی به آن نزدیک شد و چهار نفر بار انکار از آن جا خارج شدند و به اجبار از نزدیک آن‌ها عبور کردند. استنسل چشمش به دو موجود عجیبی افتاد که هر یک قدی بیش از ۲ متر داشتند، با پوششی چسب و به رنگ متالیک تیره، با سرهای بدون مو. آن‌ها را در برابر چشمانش سوار بر بالگرد کردند و به مقصد نامعلومی بردند. گروه تا پاسی از شب مشغول بررسی این سفینه عجیب بودند و در انتها از همگی آن‌ها خواسته شد که از این ماجرا هیچ چیزی فاش نشود. بعد از سال‌ها، در سال ۲۰۲۳ طی جلسه‌ای در کنگره آمریکا، این موضوع به‌طور رسمی بررسی و شاهدان در حضور رسانه‌ها ماجرا را بازگو کردند.

منبع: ufodigest

دریاچه رموزی که کشتی و هواپیما می‌بلعد



زده شد. پدر در ایاز کرد و با صحنه باورنکردنی روبه‌رو شد. استیون لباس عجیبی بایک جلیقه خاص به تن داشت که لباس‌های خودش نبود. او خورجینی کوچک به همراه چند نقشه عجیب و ناخوانادر دست داشت. هر چه از او سوال شد که چه اتفاقی برایش افتاده است چیزی به یاد نیاورد و فقط ماجرای بیدار شدنش در جای غربی را تکرار می‌کرد. در سال ۱۹۸۳ او استاد زبان شناسی و دکتر روان شناسی بالینی شد و هنوز هم دلیل آن اتفاقات عجیب را اعلام نکرده است.

منبع: coolinterestingstuff



برابر بزرگ‌تر بود. او که از دیدن این تفاوت آشکار متعجب شده بود، فوری دایره‌ای دور سیگنال مر موز کشید و عبارت معروف Wow (به معنی: وای!) را در کنار آن نوشت. حالا بیش از ۴۰ سال از آن زمان می‌گذرد و به رغم انواع گمانه‌زنی‌ها هیچ‌کسی نتوانسته است منبع و منشأ قطعی این سیگنال را شناسایی کند.

منبع: skeptoid.com

ZENDEGI - SALAM

ضمیمه روزنامه خراسان رضوی

شنبه • ۱۹ خرداد ۱۴۰۳
اول ذی الحجه ۱۴۴۵ • ۸ زوئن ۲۰۲۴

شماره ۳۱۵-۸

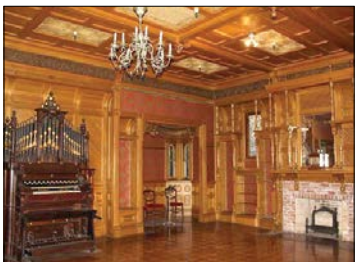
۲۷۲۷

➤ موجود فضایی در آمازون

بر اساس نظریه «فضانوردان باستان»، موجودات فضایی پیشرفته‌ای به زمین آمده‌اند و به گفته گروهی از پژوهشگران، شواهد فیزیکی و فرهنگی زیادی از ارتباط انسان‌های باستان با موجودات فضایی در دسترس است. یکی از این شواهد فرهنگی در آیین و رسوم به جا مانده به قبیله‌ای در آمازون به نام «کایاپو» مربوط می‌شود که در آن مجسمه‌هایی وجود دارد که افراد لباس‌های فضانوردان را بر تن دارند و همچنین بومیان در مراسم‌شان از نوعی پوشش استفاده می‌کنند که آن‌ها را شبیه یک فضانورد می‌کند. این قبیله هر سال مراسمی برای ورود موجودی افسانه‌ای به نام «بپ کورووتی» یا کسی که از کیهان می‌آید، برپا می‌کنند. بزرگان این قبیله از موجودی عجیب و غریب از محدوده کوه‌های «پوکاوتی» صحبت می‌کنند که در ابتدا ترس زیادی در میان مردم قبیله ایجاد کرده اما به تدریج ارتباط مسالمت‌آمیزی برقرار می‌شود و بومیان خیلی زود به دلیل پوست سفید، زیبایی ظاهر و روحیه سخاوتمندش به آن وابسته می‌شوند. به گفته رهبران این قبیله این موجود عجیب مهارت‌های قابل توجه و بارزی را به مردم آموزش می‌دهد.

منبع: undergroundscience

عمارت تسخیر شده وینچستر



در سن خوزه آمریکا، یک عمارت ویکتوریایی به دلیل داستان مرموزی که در باره ساخت آن وجود دارد، شهرت یافته است. «سار اوینچستر» در سال ۱۸۶۲ با «ولیم ویرت وینچستر» پسر صاحب کارخانه تولید کننده اسلحه معروف

وینچستر از دواج کرد. اما خوشبختی آن‌ها چندان دوام نیافت. در سال ۱۸۶۶ مصیبتی ناگهانی زندگی آن‌ها را دگرگون کرد، وقتی که دخترشان «آنی» به دلیل بیماری مر موزی فوت کرد، سارا دچار افسردگی عمیقی شد و هرگز به‌طور کامل بهبود نیافت. ۱۵ سال بعد از این اتفاق، شوهرش هم به دلیل عوارض ناشی از بیماری سل مرد. این زن رنج دیده برای عبور از این دوران سخت، دست به دامان عالم ارواح شد. مدیومی اهل بوستون (کسی که مدعی است با عالم ارواح در تماس است) به عنوان مشاور به خدمت خانم وینچستر درآمد. او به سارا گفت که خانواده و سرنوشت او، توسط ارواح سرخ پوستان بومی آمریکا، سربازان کشته شده در جنگ داخلی آمریکا و هر کسی که از طریق اسلحه‌های ساخته شده در کارخانه وینچستر کشته شده، تسخیر شده‌اند. بیوه وینچستر در سال ۱۸۸۴ عمارتی را خرید که ساختش هنوز به اتمام نرسیده بود؛ وی ۳۸ سال را وقف تکمیل این خانه کرد، عمارتی که امروز به نام «خانه مر موز وینچستر» شناخته می‌شود. او که ثروت زیادی به ارث برده بود برای آن که محیط زندگی خود را از دیدگیران مخفی نگه دارد، از باغیان‌ها خواست تا در ختان سرو بلند قامتی را در اطراف خانه بکارند. همسایه‌های او می‌گفتند معمولاً نیمه شب صداهای عجیبی به گوش‌شان می‌رسید که گویا صدای رفت و آمد ارواح بود. عده‌ای نیز می‌گفتند خانم وینچستر هرگز دو شب متوالی را در یک تخت و اتاق نمی‌خوابید. او مادام جا عوض می‌کرد تا ارواح شیطانی را که به دنبالش بودند، گنج و غافلگیر کند. ادعای او شود سارا نقشه ساخت خانه‌اش را بارها با دستور ارواح تغییر داد. خیلی‌ها هم معتقدند او به خاطر فوت دختر و همسرش و همین‌طور محل کسب درآمد خانواده‌شان که تولید سلاح بوده دچار تالما ت روحی و توهم شده است.

منبع: کانتری لویینگ

بچه‌های سبز رنگ و ولپیت

در قرن دوازدهم میلادی دو خواهر و برادر نوجوان در روستای «وولپیت» در انگلستان پیدا شدند که رنگ پوست‌شان به طرز باورنکردنی سبز بود و لباس‌های عجیبی با جنسی ناشناخته بر تن داشتند، ولی رفتار و حرکات آنان تقریباً شبیه بقیه مردم بود. در ابتدا که اهالی روستا آن‌ها را پیدا کردند از خوردن غذاهای معمول خودداری می‌کردند، اما کم‌کم اهالی متوجه شدند که آن‌ها به خوردن لوبیا سبز تمایل زیادی دارند. از طرفی آن‌دو یک تفاوت عمده با دیگران داشتند و آن هم این بود که به زبان ناشناخته‌ای سخن می‌گفتند که مردم روستا نمی‌توانستند آن را درک کنند. این دو بچه به تدریج رنگ سبز پوست خود را از دست دادند و برای این که بتوانند با مردم روستا ارتباط برقرار کنند و در آن مکان به زندگی خود ادامه دهند، یادگیری زبان انگلیسی را آغاز کردند. آن‌ها کم‌کم موفق شدند به بقیه بگویند که به سرزمین سنت مارتین تعلق دارند؛ جایی که نور خورشید بالاتر از خط افق قرار نمی‌گیرد و مردم در زیر زمین زندگی می‌کنند و همگی آن‌ها پوستی سبز دارند. آن‌ها در باره علت حضورشان در وولپیت مدعی بودند در حالی که مواظب گله پدرشان بودند، ناگهان متوجه رودی در نزدیکی خود شدند و سپس نوری را که از رود منعکس می‌شد دنبال کردند و به این ترتیب بود که ناگهان خودشان را در روستای وولپیت پیدا کردند. پسر بعد از مدتی به دلیل تطبیق نیافتن با شرایط آب و هوایی مر می‌ض شد و مرد. اما دختر سال‌ها داستان خود را برای همه تعریف می‌کرد. خیلی از مردم این داستان را فقط یک افسانه می‌دانند و برخی معتقدند این رویداد یک واقعیت است که به مرور زمان تحریف شده است و بعضی معتقدند که آن‌ها متعلق به قضا بوده‌اند. هر چه بود تا مقطعی ماجرای این دو بچه منبع درآمد خوبی برای اهالی روستا بود چون گر دشگران زیادی برای دیدن آن‌ها به آن‌جا می‌آمدند.

منبع: ancientorigins